

جستاری بر ماده ۴۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی؛ گریز از اطلاق گرایبی و رسیدن به انصاف

عبدالله خدابخشی*

چکیده

اعتراض به رأی داور، مهلت مشخصی دارد (۲۰ روز یا دو ماه، حسب مورد). در صورتی که این مهلت رعایت نشود، دادگاه قرار رد درخواست خواهان را صادر می‌کند که به تصریح ماده ۴۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی، قطعی است. به این جهت راهی برای خواهان در اعتراض به قرار دادگاه باقی نمی‌ماند. این نتیجه، در مواردی، به وضوح غیرعادلانه است و سبب تضییع حق می‌شود. بدین سان باید راهی برای تفسیر منطقی آن باز کرد. با توجه به اینکه در آراء داوری، گاه اشتباهات بارزی دیده می‌شود و گاه دادگاه‌های نخستین در احتساب موعده و در مهلت بودن اعتراض، دچار اشتباه می‌شوند و نیز به جهات دیگر، باید راهی برای کنترل تصمیم داور و دادگاه باشد و وضعیت فعلی ماده ۴۹۲ قانون قطعاً نتایج غیر منطقی و غیرعادلانه به دنبال دارد. مقاله حاضر با توجه به اصول داوری و قواعد مربوط به مواعد قانونی، با نگرش به آراء قضایی، در تلاش است هدف اصلی مقنن و قلمرو ماده مذکور را نشان دهد. باید گفت برخلاف ظاهر این ماده، اطلاق آن قابل استناد نیست.

واژگان کلیدی: داوری، مهلت اعتراض به رأی داور، رویه قضایی

مقدمه

حسب آنچه از برخی مواد قانون آیین دادرسی مدنی،^۱ مانند مواد ۵، ۳۳۰، ۳۶۷ و ۳۶۸ مستفاد می‌شود، اصل بر قطعیت آراء دادگاه‌های عمومی حقوقی است. برای مثال، ماده ۵ مقرر می‌دارد: «آرای دادگاه‌ها قطعی است مگر در موارد مقرر در باب چهارم این قانون یا در مواردی که به موجب سایر قوانین، قابل نقض یا تجدیدنظر باشند». با این حال آراء غیرقطعی در نظام قضایی ما به حدی است که نگارش «این رأی قطعی است...» برای دادگاه‌های نخستین، کمتر پیش می‌آید. در مواردی هم که دادگاه رأی را قطعی اعلام می‌کند، غالباً پای پرونده به مرحله تجدیدنظر می‌رسد. یکی از موارد مصرح در این قانون، قطعیت موضوع ماده ۴۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی است^۲ که به بحث مهم داورى مربوط است. در این ماده، مقنن وقتی می‌بیند که دعوای ابطال رأی داور خارج از مهلت است، دلیلی نمی‌بیند که مرجع بالاتر را گرفتار کند. با این حال، این ماده گاه، خلاف اصول از کار در می‌آید؛ همان‌طور که اعلام قطعیت در سایر موارد نیز این‌گونه است. برای مثال در جایی که دادگاه نخستین اشتباه می‌کند و با اینکه دعوای در مهلت است، آن را رد می‌کند یا جایی که سبب تازه‌ای برای اقامه دعوای ابطال رأی داور وجود دارد، باید آن را استماع کرد و اگر دادگاه نخستین بدون توجه به سبب تازه، دعوای خارج از مهلت بداند، باید راهی برای خواهان نخستین باشد تا با نقض رأی، رسیدگی به ادعا از سرگرفته شود. برخی دادگاه‌ها به خواهان اجازه می‌دهند، دوباره دعوای اقامه کند (تعلیق مهلت اعتراض به رأی داورى)؛ اما این کار خطر بالایی دارد. زیرا بسیاری از دادگاه‌ها، دعوای دوم را خارج از مهلت می‌دانند و دوباره رد می‌کنند. برخی دادگاه‌ها این ماده را منصرف از بطلان ذاتی رأی داورى می‌دانند و برخی، اطلاق آن را منصرف از مواردی می‌دانند و معتقدند که ماده ۴۹۲ را با وجود ظاهرش، نباید قاطع دانست و راه تجدیدنظرخواهی را بست^۳، زیرا اگر ادعا این باشد که

۱. در این نوشته، به اختصار، «قانون» یاد می‌شود.

۲. ماده ۴۹۲: «در صورتی که درخواست ابطال رأی داور خارج از موعد مقرر باشد دادگاه قرار رد درخواست را صادر می‌نماید. این قرار قطعی است.»

۳. برخی از شعب دادگاه‌ها ضمن پذیرش اعتراض و ورود به ادعای تجدیدنظرخواه، نشان داده‌اند که راه اعتراض را نمی‌بندند و بر ارزیابی دادگاه نخستین، نظارت دارند و تنها در صورت تأیید تصمیم آن، قرار عدم استماع تجدیدنظرخواهی را صادر می‌کنند. برای مثال به موجب دادنامه شماره ۹۹۰۹۹۷۲۶۲۵۷۰۰۳۶۰ مورخ ۱۳۹۹/۲/۳۰ شعبه ۱۰ دادگاه تجدیدنظر استان البرز: «... با عنایت به اینکه دادگاه بدوی با احراز ابلاغ رأی داور ... و نافذ دانستن ابلاغ مذکور در نتیجه صدور قرار رد درخواست ابطال رأی داور و اجراییه مربوطه به استناد ماده ۴۹۲ قانون

دادگاه نخستین در این باره اشتباه کرده و رأی در مهلت است یا سبب تازه‌ای برای ابطال وجود دارد، باید به اعتبار قابل تجدیدنظر دانستن اصل دعوا که قرار نیز از آن تبعیت می‌کند، پرونده را به مرجع تجدیدنظر ارسال کرد و این دادگاه با ارزیابی موضوع، اگر تصمیم دادگاه نخستین را صحیح تشخیص داد، قرار عدم استماع تجدیدنظرخواهی صادر کند و اگر نادرست بود، قرار را نقض و به مرجع نخستین بازگرداند تا رسیدگی ادامه یابد.

بدین سان، اطلاق این ماده، رهزن است، زیرا از یک‌سو برخلاف اهداف مقنن است که به قول کریستوفر سنت ژرمن، حقوق‌دان انگلیسی باید از آن پرهیز کرد، زیرا: «انسان عاقل می‌گوید: بیش از اندازه قانون‌گرا نباش زیرا قانون‌گرایی شدید خطای کثیر می‌آورد. همانند کسی که می‌گوید اگر صرفاً به لفظ قانون وفادار باشی، قطعاً برخی اوقات علیه [مقصود] قانون عمل خواهی کرد» (کلی، ۱۳۸۲: ۲۸۸-۲۸۷). از سوی دیگر، نتایج غیرقابل قبولی به همراه می‌آورد که به منظور اجتناب از آن، لزوماً باید یکی از مقدمات استدلال را ناصحیح انگاشت (برهان خلف). آن مقدمه، همان قطعی دانستن رأی در فرضی است که مدعی با ادعای اشتباه بودن اصل تصمیم دادگاه و داخل در مهلت بودن، اقامه دعوا می‌کند. به عبارت دیگر، با دقت در ماده ۴۹۲ قانون می‌توان به اشتباه بودن این مقدمه بهتر پی برد، زیرا سیاق ماده به صورت جمله شرطیه تنظیم شده (در صورتی که درخواست ابطال رأی داور خارج از موعد مقرر باشد) و روشن است اگر چنین شرطی محقق نباشد یا ادعای مدعی، دقیقاً اشتباه دادگاه نخستین در این خصوص باشد، از اطلاق ماده منصرف است.

با عنایت به اینکه قطعیت ظاهری این ماده، نتایج نامطلوبی را به بار می‌آورد و نویسندگان حقوقی نیز یا اساساً (کریمی و پرتو، ۱۳۹۱: ۲۵۹) و یا به طور جدی (شمس، ۱۳۸۴: ۵۸۴)، متعرض این ایراد نشده‌اند، در این مقاله بر آنیم که با بررسی اسباب، شرایط و موانع آن، با استفاده از آراء قضایی، قلمرو این ماده را روشن کنیم و نشان دهیم اطلاق آن برخلاف اصول دادرسی و خلاف مقاصد مقنن است. لازم به ذکر است که بحث منصرف از داوری تجاری بین‌المللی و تنها در محدوده داوری داخلی است.

۱. سبب ماده ۴۹۲

۱-۱. ابلاغ رأی داور

این ماده با اشاره به «در صورتی که درخواست ابطال رأی داور خارج از موعد مقرر باشد»، بر مهم‌ترین رکن خود یعنی لزوم ابلاغ رأی داور، دلالت دارد. بدیهی است تا زمانی که رأی داوری ابلاغ نشده باشد،

... که قرار رد درخواست را قطعی اعلام داشته، مستنداً به ماده ۲ قانون ... قرار عدم استماع درخواست تجدیدنظرخواهی را صادر و اعلام می‌دارد».

نمی‌توان مهلت اعتراض را شروع شده دانست. فروعی بر این مسئله بدیهی مترتب است که برخی را در ادامه ذیل موانع ماده ۴۹۲ بررسی می‌کنیم، اما آنچه در اینجا مناسبت دارد، کیفیت ابلاغ است.

۱-۲. اثر ابلاغ در استماع دعوی ابطال رأی داور

آیا استماع دعوی ابطال رأی داور، منوط به ابلاغ صحیح آن است؟ طرح این پرسش از این روست که اگر برای دادگاه مسلم شود که محکوم‌علیه از مفاد رأی مطلع است ولی رأی قانوناً یا وفق شرایط قراردادی به او ابلاغ نشده و بیش از ۲۰ روز از تاریخ اطلاع بگذرد، آیا دعوا در مهلت اقامه شده است؟ به نظر می‌رسد باید بین دو وضعیت تفاوت گذاشت:

نخست، بعد از صدور و خروج رأی از اختیار و اقتدار داور، مانند ابلاغ از طریق پست (عادی یا الکترونیکی) به نشانی طرفین، وجهی برای عدم استماع دعوی ابطال آن نیست. همچنین اگر محکوم‌علیه از مفاد رأی مطلع و به نحوی، رأی داور را به دست آورد؛ هرچند از طریق قانونی یا قراردادی ابلاغ نشده باشد، بازهم می‌توان دعوی ابطال آن را استماع کرد.

دوم، در صورتی که هیچ رأیی در اختیار محکوم‌علیه نبوده یا مشخص نباشد که داور، رأی را از حیطة اختیار خود خارج کرده و مشمول قاعده فراغ شده است، نمی‌توان دعوا را استماع کرد. بنابراین دادنامه شعبه ۲۶ دادگاه عمومی حقوقی تهران و ۱۵ دادگاه تجدیدنظر، در این بخش، خالی از ایراد نیست: «دعوی ... ابطال رأی داوری به شماره ۰/۱۴۸/۸۸ مورخ ۱۳۸۸/۸/۵ صادره از شورای انتظامی سازمان نظام صنفی رایانه‌ای استان تهران ... درخور استماع نمی‌باشد زیرا اولاً: ماده ۴۸۵ از قانون آیین دادرسی مدنی تصریح دارد (چنانچه طرفین در قرارداد داوری طریق خاصی برای ابلاغ رأی داوری پیش‌بینی نکرده باشند داور مکلف است رأی خود را به دفتر دادگاه ارجاع‌کننده دعوا به داوری یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد تسلیم نماید) بدین ترتیب نظر به اینکه طرفین طرق خاصی برای ابلاغ رأی داوری پیش‌بینی نکرده‌اند، بنابراین داور برابر ماده مرقوم مکلف بوده رأی خود را جهت ابلاغ به دادگاه صلاحیت‌دار تسلیم نماید چه این که حکم مقرر در ماده مذکور جنبه امری و تکلیفی دارد و طبیعی است که توانایی و اختیار محکمه منصرف از حکم امری مقرر در ماده مرقوم و ضمانت اجرایی ناظر بدان است از این رو رسیدگی به دعوی بطلان رأی داور اساساً تا قبل از ابلاغ رأی داور به طرق قانونی امکان قانونی ندارد اقدامی غیر قابل توجیه و اساساً باطل است. بدین استدلال دادگاه دعوی مطروحه را غیر قابل استماع تشخیص داده فلذا نظر به مراتب مذکور قرار عدم استماع دعوی اقامه شده را صادر می‌نماید. ثانیاً: دعوی بطلان رأی داور اساساً نباید علیه داور مطرح شود و یا داور جزء خوانندگان دعوا قلمداد شود زیرا داور قانوناً شخص بی‌طرفی است و در اختلاف طرفین ذینفع محسوب نمی‌شود تا دعوی بطلان علیه او مطرح شود کما اینکه دعوی

تجدیدنظرخواهی هم صحیح نیست علیه قاضی صادرکننده رأی مطرح شود و عملاً هم مطرح نمی‌شود بنابراین طرح دعوی بطلان رأی علیه داور اقدامی غیر قابل توجیه و اساساً باطل است.»

«تجدیدنظرخواهی ... نسبت به دادنامه شماره ۴۲۹ - ۹۱/۵/۴ شعبه ۲۶ دادگاه عمومی تهران ... متضمن علل و جهاتی که نقض دادنامه را ایجاب نماید نبوده و رأی شایسته تأیید است. گرچه وکیل تجدیدنظرخواهان مدعی است که در نتیجه تأثیری نداشته و دادگاه مبادرت به صدور اجرائیه بر اساس همان رأی نموده است. آنچه مسلم است وقتی دادگاه نخستین تشخیص داد رأی داور به نحوه صحیحی ابلاغ نگردیده، هنگام درخواست صدور اجرائیه و یا پس از آن می‌تواند با تصمیم اداری مانع اجرای رأی داور گردد» (شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران، دادنامه ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۱۲۴۶ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۴).

در مورد دیگر، شعبه ۱۴ دادگاه عمومی حقوقی شیراز به موجب دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۰۷۰۸۲۰۰۵۵۹ مورخ ۱۳۹۶/۵/۹ موضوع پرونده شماره ۹۶۰۳۰۳ مقرر می‌دارد: «داور مکلف بوده مطابق ماده ۴۸۵ ق.آ.د.م. رأی خود را جهت ابلاغ به دادگاه صلاحیت‌دار تسلیم نماید. در مورد رأی داوری موضوع دعوا چنین ابلاغی صورت نگرفته است؛ ... حکم مقرر در ماده مذکور جنبه امری و تکلیفی دارد و طبیعی است که توانایی و اختیار محکمه منصرف از حکم امری مقرر در ماده مرقوم و ضمانت اجرای ناظر بدان است از این رو، رسیدگی به دعوی ابطال رأی داور اساساً تا قبل از ابلاغ رأی داور به طریق قانونی امکان قانونی ندارد، اقدامی غیرقابل توجیه است ... دادگاه قرار عدم استماع دعوا را صادر و اعلام می‌نماید». این رأی توسط شعبه ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان فارس نقض می‌شود: «ابلاغ رأی طریق است برای احراز صدور و تسلیم رأی داور در مهلت قراردادی یا قانونی و همچنین اطلاع یافتن طرفین داوری از رأی داور؛ بنابراین در صورتی که طرفین از رأی داور به هر طریق مطلع شده باشند و متضرر از رأی داور، دعوی بطلان آن را در دادگاه صالح مطرح نماید و طرف مقابل نیز ایرادی به عدم صدور رأی داور در مهلت ننموده باشد؛ صرف عدم ابلاغ به روش پیش‌بینی شده در ماده ۴۸۵ به لحاظ قابل اجرا بودن رأی داور، مانع از مراجعه ذینفع به دادگاه و استماع دعوی ایشان نمی‌باشد زیرا تعیین طریق ابلاغ رأی و تعیین مدت اعتراض به آرا برای تشخیص پایان مدت اعتراض و احراز اطلاع طرفین اختلاف از مفاد رأی است و هر رأی قبل از ابلاغ به روش ذکر شده نیز قابل اعتراض است و ابلاغ مجدد تحصیل حاصل است» (دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۷۱۲۰۱۰۰۹۱۲ مورخ ۱۳۹۶/۷/۲۹ موضوع پرونده شماره ۹۶۰۶۸۹).

خواننده ... موضوع را متذکر شده؛ دادگاه چنانچه عقیده به خارج از مهلت بودن اعتراض داشته می بایست با استناد به ماده ۴۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی قرار رد درخواست را صادر می نمود و بند ۱۱ ماده ۸۴ ق.آ.د.م. جایگاهی در بحث داوری نداشته است؛ علی ایحال در فرضی که دادگاه با استناد به ماده ۴۹۲ قانون، قرار رد را به صورت قطعی صادر می نمود باز هم تصمیم دادگاه محترم بدوی قابل مناقشه است و به عقیده این دادگاه، مرجع بالاتر اختیار ارزیابی اعتراض ذی نفع را دارد (بند ۴ ماده ۱۴ قانون نظارت بر رفتار قضات) و در این مورد خاص در حالیکه طرف، قبل از ابلاغ رای به نحوی که در قانون مقرر شده (ماده ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی) به رای داوری اعتراض دارد و و انصاف این است دعوی مدعی شنیده شود و قاعده ی به ظاهر مطلق یا عام (ماده ۴۹۲) را به گونه ای تفسیر کرد که عدالت و انصاف در کنار هم جمع شوند. بنابراین با اجازه حاصل از ماده ۳۵۳ قانون، برداشت دادگاه نخستین (اینکه دعوا در موعد قانونی اقامه نشده)، نادرست تشخیص و با نقض رای، پرونده برای ادامه رسیدگی به دادگاه ... اعاده می شود».

۲. شرط ماده ۴۹۲ قانون

۲-۱. ماهیت مهلت: موعد قانونی یا مرور زمان؟

شرط اعمال ماده ۴۹۲ قانون این است که مهلت اعتراض به رای داوری، منقضی شود. به موجب ماده ۴۹۰ قانون: «در مورد ماده فوق هر یک از طرفین می تواند طرف بیست روز بعد از ابلاغ رای داور از دادگاهی که دعوا را ارجاع به داوری کرده یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد، حکم به بطلان رای داور را بخواهد ... تبصره - مهلت یادشده در این ماده ... نسبت به اشخاصی که مقیم خارج از کشور می باشند دو ماه خواهد بود. شروع مهلت های تعیین شده در این ماده ... برای اشخاصی که دارای عذر موجه به شرح مندرج در ماده (۳۰۶) این قانون و تبصره ۱ آن بوده اند پس از رفع عذر، احتساب خواهد شد». سؤالی که مطرح می شود، ماهیت مهلت مذکور است؟ آیا از سنخ مواعد قانونی است یا مرور زمان؟

تفاوت این دو از جمله در این است که با انقضای موعد قانونی، استفاده از حق مربوط به آن کلاً از بین می رود، ولی در مرور زمان، دعوی مربوط به آن شنیده نمی شود و اصل حق باقی است. از این رو، مرور زمان را باید طرف ذی نفع (خواننده) ایراد کند ولی موعد قانونی، تکلیف دادگاه است. دعوی ابطال رای داور بعد از انقضای مهلت مقرر، پذیرفته نمی شود. دلایل موعد قانونی بودن این حکم، به اجمال عبارت است از اینکه در ماده ۴۹۲ هیچ قیدی از لزوم ایراد خواننده به میان نیامده است و خطاب آن به دادگاه است. همچنین ممکن است عبارت «موعد مقرر» دلالت بر آن داشته باشد و به عنوان دلیل سوم ممکن است گفته شود در تردید بین مرور زمان و موعد قانونی، اصل بر ماهیت اخیر است، زیرا افزودن

لزوم ایراد خواننده نیازمند دلیل است و اصل عدم تقید حکم به شرط یا قید دیگری است. در مقابل برای ماهیت مرور زمانی ماده ۴۹۲ ممکن است گفته شود اولاً خروج ماده ۴۹۲ از بند ۱۱ ماده ۸۴ مؤید این است که مقنن، در مورد داوری نیازمند حکم دیگری بوده و از این رو، به جای موعده قانونی عام، به مرور زمان خاص متوسل شده است،^۱ ثانیاً می‌دانیم که وفق ماده ۴۸۶ قانون: «هرگاه طرفین، رأی داور را به اتفاق بطور کلی و یا قسمتی از آن راد کنند، آن رأی در قسمت مردود بلااثر خواهد بود». بنابراین وقتی طرف مقابل می‌تواند رأی داور را رد کند و دادگاه اختیاری در این باره ندارد، ممکن است گفته شود ادامه رسیدگی به رأی داور در اختیار خواننده است و دادگاه رأساً حق رد درخواست را ندارد، ثالثاً می‌دانیم که کنترل رأی داور، در زمان اجرا نیز میسر است. از این رو اگر دعوای ابطال رأی داور، از نظر شکلی رد شود، مانع از کنترل آن در زمان اجرا، البته به نحو اجمالی، نیست (شمس، ۱۳۸۴: ۵۸۴). به این جهت ممکن است نفع محکوم‌له رأی داور در این باشد که دعوای ابطال استماع شود تا در ماهیت، ادعای خواهان مردود شود و دیگر در زمان اجرا، خطر کنترل و عدم اجرای رأی داور نباشد. به ویژه که قواعد کنترل در زمان اجرا، خالی از ابهام نیست و از جمله مطابق برخی رویه‌های قضایی، وقتی درخواست اجرای رأی داور رد شد، قابل تجدیدنظر نیست و محکوم‌له داور، ممکن است در این شرایط، هیچ بهره‌ای از رأی داور نبرد. در مقام داور، به نظر می‌رسد دلایل مهلت قانونی قوی‌تر باشد و رویه قضایی نیز همین را دنبال می‌کند.

۲-۲. تعلیق مهلت

آیا با فرض موعده قانونی بودن، اگر دعوای ابطال رأی داور در مهلت اقامه ولی به جهات شکلی، غیرقابل پذیرش تلقی شود؛ خواهان، درحالی که در زمان دعوای دوم، مهلت مقرر، منقضی شده است، می‌تواند مجدداً دعوا را اقامه کند؟ اگر پاسخ مثبت باشد، سؤال دومی مطرح می‌شود؛ اینکه آیا دعوای دوم باید در مهلت مقرر (۲۰ روز یا دو ماه) از زمانی که رأی قطعی دال بر عدم پذیرش دعوای اول، ابلاغ می‌شود، اقامه گردد یا این مهلت دیگر به حالت تعلیق درآمده و خواهان هر زمان می‌تواند اقامه دعوا کند؟ به نظر نمی‌رسد حالت اخیر را بتوان پذیرفت، اما در حالت دیگر، برخی از دادگاه‌ها به این رویکرد پایبند هستند. برای مثال، به موجب دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۰۲۲۷۵۰۰۳۲ مورخ ۱۳۹۴/۱/۲۶ موضوع پرونده شماره ۹۳۰۹۹۸۰۲۲۷۵۰۰۵۹۳ شعبه ۱۵ دادگاه عمومی حقوقی تهران، قرار رد درخواست ابطال رأی داور، به این جهت که خارج از مهلت اقامه شده است، صادر می‌شود.

۱. این جهت، کامل نیست زیرا خاص بودن ماده ۴۹۲ ملازمه با ماهیت دیگر آن ندارد و همان‌طور که پیشتر بیان شد، ممکن است موعده قانونی خاص باشد که به جای قابل تجدیدنظر بودن، قطعی اعلام شده است.

شعبه ۳۷ دادگاه تجدیدنظر استان تهران با نقض این رأی مقرر می‌دارد: «با عنایت به طرح دعوی سابق در شعبه ۱۹ دادگاه عمومی حقوقی تهران و رأی شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر ...؛ دادگاه با عنایت به اینکه آرای اخیر الذکر از نوع قرار بوده که واجد اعتبار امر مختوم نبوده و نظر به اینکه به شرح رأی داوری در پرونده مذکور، با توجه به تاریخ ابلاغ ۱۳۹۲/۷/۸ و تقدیم دادخواست ۱۳۹۲/۵/۲۳ مورد اعتراض واقع شده است و از این حیث اعتراض مذکور به لحاظ اینکه در مهلت قانونی بوده قاطع مرور زمان قانونی به لحاظ اعمال حق معترض در مهلت قانونی بوده و با عنایت به اینکه قرارهای سابق الصدور از باب اشتباه معترض در تشخیص و تعیین تجدیدنظرخوانده بوده لذا رسیدگی به اعتراض تقدیمی فعلی با عنایت به قطع مرور زمان و اعلام اعتراض در پرونده سابق الذکر و واحد بودن رأی داوری در مقام رسیدگی به حقوق احتمالی، مواجه با منع قانونی نبوده و مفاد ماده ۴۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی مراجعت به موردی دارد که حق اعتراض در مهلت قانونی اعمال نشده و مرور زمان قطع نشده باشد، فلذا دادگاه با نقض قرار، پرونده را جهت رسیدگی به دعوی نخستین ... اعاده می‌نماید» (دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۲۲۳۷۰۰۵۷ مورخ ۱۳۹۵/۱/۲۹ موضوع پرونده شماره ۹۳۰۹۹۸۰۲۲۷۵۰۰۵۹۳).

۳. موانع ماده ۴۹۲

اطلاق ماده ۴۹۲ قانون، نمی‌تواند مقصود مقنن باشد، زیرا برخی از دعوی، از حکم ماده انصراف دارد یا موضوعاً باید تابع حکم دیگری باشد. بطلان ذاتی، اشتباه دادگاه نخستین و جهات تازه ابطال رأی داور از این موارد است که با استدلال‌های مختلفی در برخی آراء قضایی منعکس شده است.

۳-۱. بطلان ذاتی رأی داوری

در برخی آراء قضایی با این استدلال که رأی داور، از اساس برخلاف نظم عمومی و آشکارا، خلاف مقررات آمره است، اقامه دعوی ابطال را خارج از مهلت نیز می‌پذیرند.^۱ برای مثال به موجب دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۷۰۲۳۱۵۰۰۷۸۸ مورخ ۹۴۰۹۹۷۰۲۳۱۵۰۰۷۸۸ مورخ ۱۳۹۴/۶/۲۵ موضوع پرونده شماره ۹۴۰۵۰۰ شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران: «تجدیدنظرخواهی ... نسبت به دادنامه شماره ۹۹۱ شعبه ۲۰۶ دادگاه عمومی حقوقی تهران که به موجب آن، دعوی ابطال رأی داوری (که طی آن، تجدیدنظرخوانده به عنوان ثالث (غیر مالک رسمی) ملزم به تنظیم سند رسمی انتقال پلاک ثبتی ... در حق تجدیدنظرخواهان شده)، مورد اجابت قرار گرفته / و رأی داور باطل اعلام شده/ است ...»

۱. یکی از این موارد، غیرقابل داوری بودن موضوع است که ذیل «داوری‌پذیری» بررسی می‌شود. موضوعی که داوری‌پذیر نباشد، نوعاً با نظم عمومی مغایر است. دعوی غیرمالی ذاتی، دعوی دولتی و مسائلی که مراجع خاص دارند، از این قبیل است. برخی نیز در شرایطی با نظم عمومی ارتباط می‌یابند؛ مانند اختلافات مربوط به مالکیت‌های هنری و فکری (در این خصوص نک: حبیبی و شوشتری، ۱۳۹۹: ۱۶۱-۱۴۳).

خللی بر دادنامه نیست زیرا برخلاف اظهارات وکیل تجدیدنظرخواهان که در لایحه ذکر نموده مهلت درخواست ابطال رأی داور سپری شده است و مطابق ماده ۴۹۲ ق.آ.د.م. دادگاه می‌بایست مبادرت به صدور قرار رد درخواست نماید؛ آنچه بدیهی است / این است که در / بعضی از مواردی که داور درباره آنها اتخاذ تصمیم می‌نماید و در مغایرت آشکار با قواعد نظم عمومی و آمره که خلاف آنها نمی‌شود تراضی نمود و یا حتی با تراضی هم قابل اجرا نخواهد بود، عدم رعایت مواعد موضوع ماده فوق‌الاشعار توسط خواهان، مؤثر در مقام نیست زیرا در صدر ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م. بدون قید و شرط، رأی داور را قانونگذار باطل دانسته که در این پرونده نیز اینگونه بوده است. بنابه مراتب، ضمن رد اعتراض ... / دادنامه متضمن ابطال رأی داور / تأیید می‌گردد».

در مورد دیگر، شعبه ۴ دادگاه عمومی حقوقی تهران به موجب دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۰۲۲۶۴۰۱۳۲۶ مورخ ۱۳۹۶/۱۲/۲۷ موضوع پرونده شماره ۹۶۰۴۴۷ مقرر می‌دارد: «... اگر بی‌اعتباری رأی داور از نوع ذاتی و غیرقابل عدول باشد، اعتراض به آن مقید به مهلت ۲۰ روز مقرر در قانون آیین دادرسی مدنی نیست و صرف انقضای مهلت مقرر مذکور مانعی برای استماع دعوی ابطال (بطلان) ذاتی رأی نخواهد بود و این مهلت برای دعاوی معمولی داور است که بطلان آن، ذاتی نیست و به حقوق خاص شخص ذینفع بستگی دارد؛ مثل صدور رأی خارج از مهلت سه ماه که در این موارد، ابطال رأی داور منوط به طرح آن در مهلت ۲۰ روز است و چنانچه طرفین در مهلت قانونی به این امر اعتراض نکنند، رأی قابل اجراست. بنابراین چون در داور بنای طرفین بر این است که داور یا داوران مطابق متعارف و با رعایت اصول اولیه مانند برابری، بی‌طرفی و سایر اصول بنیادین دادرسی به اختلاف آنها رسیدگی کنند به عقیده دادگاه، حق اعمال مقررات مربوط به نظم عمومی و اخلاق و الای اجتماعی (از جمله مقررات ماده ۶ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۹۷۵ قانون مدنی) نسبت به تصمیم داور نیز وجود دارد و در واقع پاسداری از نظم عمومی همانند برخی قواعد مانند اجتناب از سوءاستفاده از حق، نسبت به مطلق حقوق (جز در موارد خاص)، شمول دارد و این وظیفه به دادگاه سپرده شده است و از این رو، در فقه نیز رأی قاضی تحکیم، در صورتی که برخلاف مسلمات فقهی (همسان با بطلان ذاتی در حقوق) باشد، بی‌اعتبار است و نظر به اینکه هرچند به تصریح بند ۱ ماده ۳۶ قانون داور تجاری بین‌المللی، / این قانون / حاکم بر داور تجاری بین‌المللی است اما به جهت اینکه تفاوت ذاتی بین داورهای موضوع قانون آیین دادرسی مدنی و قانون داور بین‌المللی وجود ندارد، امکان استفاده از قواعد عمومی قانون اخیر در داورهای داخلی نیز متصور است؛ به ویژه وقتی که مطابق بر قانون نمونه آنستیرال به عنوان قانون

مورد پذیرش جهانی و منطبق بر اصول کلی حقوقی باشد و در این قانون، بطلان ذاتی از جمله آنچه بر خلاف نظم عمومی است مقید به زمان نیست...» (خدابخشی، ۱۳۹۷/۶: ۴۲۲-۴۲۱)

هرچند استدلال مبتنی بر بطلان ذاتی، از مبانی به دور نیست، لکن با وضعی که ماده ۴۹۲ قانون دارد، نه ضروری است و نه قانونی؛ ضروری نیست زیرا کنترل در زمان اجرا، با وصف رد دعوی ابطال، همچنان باقی است و دادرسی می‌تواند اجرای رأی را که به وضوح خلاف نظم عمومی است، متوقف کند (خدابخشی، ۱۳۹۹: ۶۰۵؛ Poudret, Besson, 2007: 877). همچنین قانونی به نظر نمی‌رسد زیرا در ماده ۶۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸، مدتی برای اعتراض به رأی داور پیش‌بینی نشده بود تا اینکه به موجب قانون اصلاح بعضی از مواد قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۴۹/۹/۹ مدت ده روز برای اعتراض به رأی داور قید گردید. در اصلاحات این سال، تفاوتی نیز بین موارد ابطال قائل نشده و همه موارد موضوع ماده ۶۶۵، مقید به مدت ده روز شدند. در ماده ۴۹۰ قانون فعلی می‌خوانیم: «در مورد ماده فوق هر یک از طرفین می‌تواند ظرف بیست روز بعد از ابلاغ رأی داور از دادگاهی که دعوا را ارجاع به داوری کرده یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوا را دارد، حکم به بطلان رأی داور را بخواهد در این صورت دادگاه مکلف است به درخواست رسیدگی کرده، هرگاه رأی از موارد مذکور در ماده فوق باشد حکم به بطلان آن دهد...». با این تصریح قانونی، نمی‌توان برخی از جهات و موارد ابطال رأی داور را از شمول مدت مذکور، استثنا نمود و هرچند این نظر در بین نویسندگان حقوقی مطرح است که در ماده ۴۸۹، رأی داور اساساً باطل است و مدتی برای طرح دعوی ابطال آن وجود ندارد اما نویسنده، کمتر نظر مکتوبی را که مستنداً عدم لزوم رعایت مهلت را ثابت نماید، ملاحظه نموده است. البته در مورد قانون

۱. به موجب حکم شماره ۱۳۵-۳۰/۲/۱۶ شعبه ۳ دیوان عالی کشور: «در موارد مذکور در ماده ۶۶۵ قانون رأی داور اساساً باطل و غیرقابل اجرا است و به موجب ماده ۶۶۵ هر یک از طرفین می‌توانند از دادگاه صلاحیت‌دار بطلان رأی داور را بخواهند و برای اعتراض مدتی مقرر نشده است و مواد ۶۶۷ و ۶۶۸ قانون مذکور دلالت بر محدود بودن اعتراض تا زمان اجرای رأی داور ندارد» (متین‌دفتری، ۱۳۸۱: ۱۶۴).

۲. «ماده واحد- لایحه اصلاح قانون مصوب سال ۱۳۱۸ مجلس شورای ملی و کمیسیون مشترک مجلسین مصوب سال ۱۳۳۴ در ۸۰ مورد از مواد و تبصره‌های آن به شرح زیر اصلاح و تصویب می‌شود: ... ۷۸- ماده ۶۶۶ به شرح زیر اصلاح می‌شود. ماده ۶۶۶- در مورد ماده فوق هر یک از طرفین می‌تواند ظرف ده روز بعد از ابلاغ رأی داور از دادگاهی که دعوی را ارجاع به داوری کرده یا دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به اصل دعوی را دارد حکم به بطلان رأی داور را بخواهد در این صورت دادگاه مکلف است به درخواست رسیدگی کرده هر گاه رأی طبق ماده فوق باطل باشد حکم به بطلان آن بدهد و رسیدگی به اصل دعوی تا قطعی شدن حکم به بطلان رأی داور متوقف می‌ماند. در صورتی که درخواست ابطال رأی داور خارج از موعد مقرر ده روز باشد دادگاه قرار رد درخواست را صادر می‌نماید این قرار قطعی است.»

داوری تجاری بین‌المللی که مواد ۳۳ و ۳۴ آن، جهات ابطال را تفکیک نموده است، این نظر خالی از قوت نیست (جنیدی، ۱۳۷۸: ۳۳۹) اما نص ماده ۴۹۰ قانون، چنین تفکیکی را در داورهای موضوع آن نمی‌پذیرد و به باور ما، استدلال مخالف، اجتهاد در مقابل نص است.

ممکن است ایراد شود که اگر رأی داور با نظم عمومی در تعارض بوده یا برخلاف قواعد موجد حق صادر شده و دعوی ابطال آن را طرح نکرده باشند، چه باید کرد؟ پاسخ آن است که، اولاً رأی داور بیشتر از رأی دادگاه نیست و همین پرسش در مورد رأی دادگاه نیز مطرح خواهد شد؛ ثانیاً عدم طرح دعوی ابطال بعد از اطلاع و ابلاغ، دلالت بر پذیرش محتوای آن دارد و مانند آن است که سبب جدیدی در رابطه طرفین حادث شده است که حتی می‌تواند توجیه‌گر رأی داور در مورد برابری ارث دختر و پسر نیز باشد؛ ثالثاً بین «رد دعوی ابطال» و «اجرای رأی داور» ملازمه نیست و در برخی موارد، با اینکه دعوی ابطال، رد شده است، امکان اجرای آن وجود ندارد و دادگاه، صلاحیت بررسی و کنترل قضایی رأی را در زمان اجرا خواهد داشت.

۲-۳. اشتباه دادگاه نخستین و انصراف از ماده ۴۹۲

اگر دعوی ابطال رأی داور در مهلت باشد ولی دادگاه، به اشتباه آن را خارج از مهلت بداند، منطقیاً چنین موردی، از قطعیت ماده ۴۹۲ قانون منصرف است، همان‌طور که در سایر موارد نیز قطعیت یا قابلیت تجدیدنظر، در اختیار دادگاه بالاتر است و توصیف دادگاه نخستین، تفاوتی در آن ندارد. شعبه ۱۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران به موجب دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۱۵۰۰۷۹۸ مورخ ۱۳۹۱/۷/۵ مقرر می‌دارد: «تجدیدنظر خواهی ... نسبت به دادنامه شماره ۹۲۱ مورخه ۹۰/۸۲/۲۴ صادره از شعبه ۱۰۵ دادگاه عمومی تهران می‌باشد که به موجب رأی مذکور، دعوی تجدیدنظر خواهان‌ها به‌خواسته ابطال رأی داور مورخ ۸۹/۸۲/۶ به علت خارج از مهلت بودن اعتراض منجر به صدور قرار رد درخواست شده است؛ به نظر این دادگاه؛ قرار مغایر با قانون صادر گردیده و شایسته تأیید نیست گرچه در قانون تصریح شده قرار موضوع ماده ۴۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی قطعی است ولی اولاً باید قرار با رعایت مقررات شکلی که امریت دارد، صادر شده باشد ثانیاً مرجع تشخیص قطعیت یا عدم قطعیت رأی، دادگاه تجدیدنظر می‌باشد که در مانحن‌فیه رعایت مقررات شکلی در محاسبه مدت، اعتراض گردیده زیرا دفتر دادگاه و متعاقب آن ریاست محترم دادگاه نخستین در تاریخ ۹۰/۸۲/۳ وصول دادخواست ابطال رأی داور را گواهی و دستور صادر نموده به نظر معاونت ارجاع برسد و اگر ارجاع دادخواست در تاریخ ۹۰/۸۲/۳ انجام گرفته قصوری متوجه تقدیم‌کننده دادخواست نیست؛ بنابراین فاصله بین ابلاغ رأی داور (۹۰/۸۱/۱۶) و دادخواست ابطال رأی داور (۹۰/۸۲/۳) کمتر از ۲۰ روز می‌باشد... دادنامه معترض‌عنه نقض و جهت رسیدگی به مرجع نخستین ارسال می‌گردد».

۳-۳. گریز از اطلاق گرایبی، انصاف، مفهوم شرط

مقدمات اطلاق باید برای توسل به آن، جمع باشد و مقنن در مقام بیان همه فروض باشد. در تفسیر مقررات نمی‌توان انصاف را نادیده گرفت؛ به ویژه اگر حکم قانون، مشروط باشد، مفهوم مخالف آن قابل استناد است. از این رو، تمسک به اطلاق ماده ۴۹۲، صحیح نیست و قید و شرط منصفانه آن را باید مورد توجه قرار داد. همچنین اگر دلایل تازه‌ای برای ابطال رأی داور به دست آید، اقامه دعوی مجدد ممکن است، زیرا این مورد از اطلاق ماده ۴۹۲ خارج خواهد بود. شعبه ۲۴ دادگاه تجدیدنظر استان فارس به موجب دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۷۱۲۲۴۰۰۵۹۵ مورخ ۹۹۰۹۹۷۷۱۲۲۴ مورخ ۱۳۹۹/۴/۲۴، به خوبی این سه مبنا را در رأی خود دیده است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی ... نسبت به قسمتی از دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۷۵۲۰۸۰۰۹۳۵ صادره از شعبه دوم دادگاه حقوقی اقلید که به موجب آن، در مورد دعوی تجدیدنظرخواه به خواسته ابطال رأی داور، قرار رد درخواست صادر شده است؛ اگر چه ماده ۴۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر کرده است: «در صورتی که درخواست ابطال رأی داور خارج از موعد مقرر باشد، دادگاه قرار رد درخواست را صادر می‌نماید و این قرار قطعی است»، اما این ماده را باید همسو با اصول دادرسی مدنی تفسیر کرد. همانگونه که در موارد مشابه که دادگاه نخستین رأی صادره را قطعی اعلام نماید. (به عنوان مثال حکم مستند به اقرار) چنانچه توصیف دادگاه بدوی مبتنی بر اشتباه باشد، دادگاه تجدیدنظر اختیار و تکلیف دارد با درخواست ذی نفع رسیدگی نماید و چنانچه توصیف دادگاه بدوی را ناصواب تشخیص داد، وارد رسیدگی شود، در این زمینه نیز چنانچه ابلاغی به طور صحیح صورت نگرفته باشد با این وجود دادگاه بدوی قرار رد درخواست صادر نماید؛ این توصیف خلاف واقع، بر خلاف انصاف و عدالت است و موجب قطعیت رأی و محرومیت ذی نفع از یک مرحله از دادرسی می‌شود و شرط اعمال ماده مذکور، خارج از مهلت بودن اعتراض است و اگر دادگاه بدوی در این خصوص اشتباه کرده باشد، در واقع این شرط قانون محقق نشده و لذا این ماده نمی‌تواند با اطلاق خود مانع کنترل رأی نخستین توسط دادگاه تجدیدنظر گردد. این اطلاق از چند جهت انصراف دارد، به عبارت دیگر مقدمات جاری شدن اطلاق در مواردی، صحیح نیست و از این قبیل است وقتی که ذی نفع ادعا دارد برخلاف برداشت دادگاه نخستین، دعوی ابطال در موعد است یا سبب جدیدی برای ابطال رأی داور محقق شده است، در این موارد نمی‌توان به اطلاق عمل کرد. همانطور که رأی مبتنی بر اقرار قطعی است اما اگر ادعا بر این باشد که اقراری وجود ندارد، به تشخیص دادگاه تجدیدنظر، رأی قابل تجدیدنظر است. بنابراین در مانحن فیه از آنجا که ابلاغ رأی داور به طور صحیح به مدیر دارای اختیار قانونی ابلاغ نشده، موضوع خارج از شمول ماده ۴۹۲ قانون مذکور است و لذا هیات دادگاه این بخش از دادنامه معترض عنه را مستنداً به ماده ۳۵۳ قانون اخیر نقض و پرونده را برای رسیدگی ماهوی اعاده می‌نماید».

۳-۴. ادعای بی‌اطلاعی از رأی داوری

در اینکه رأی داور می‌تواند غیابی یا حضوری باشد، اختلاف نظر است. قطعاً داور حق دارد، در غیاب یکی از طرفین که با اطلاع از جریان داوری، حضور نمی‌یابد، تصمیم‌گیری کند اما رأی او^۱ در این حالت، تابع قواعد دیگر آراست (Lew, Mistelis, Kröll, 2003: 546; Cook, 2010: 215). در فرضی که خواننده داوری، بعد از تلاش داور برای ابلاغ جریان، امکان حضور ندارد یا یافت نمی‌شود، علاوه بر این بحث که آیا داور حق دارد غیاباً رسیدگی نماید یا این نوع رسیدگی، مختص دادگاه است (خدابخشی، ۳/۱۳۹۷: ۳۳-۲۷)، بحث در باب آثار رأی نیز خالی از ابهام نیست. برای مثال در فرضی که براساس رأی داور، محکوم علیه جلب شده؛ درحالی که رأی داوری از طریق نشر آگهی در روزنامه ابلاغ شده است و در زمان داوری نیز هیچ اطلاعی از فرایند داوری نداشته و به طور کلی، اکنون با رأیی مواجهیم که هیچ اطلاعی از آن وجود نداشته، آیا مهلت اعتراض از تاریخ اطلاع از مفاد رأی، آن هم در شرایط مذکور، آغاز می‌شود؟ همچنین آیا باید رأی را اجرا کرد؟ به نظر می‌رسد:

۱. در مورد رأی غیابی دادگاه، به محض اعتراض محکوم علیه و احراز بی‌اطلاعی از رأی که در مواردی مانند نشر آگهی، مفروض است، قرار قبولی و اخواهی صادر و اجرای رأی متوقف می‌شود. رأی داور نیز نباید از این قواعد تا حدودی که با ویژگی‌های آن سازگار است، محروم باشد؛
۲. محکوم علیه غیابی بعد از اطلاع واقعی از رأی داوری، حق اعتراض به آن (ابطال رأی) را دارد؛ تا اینجا به اخواهی شبیه است. با اخواهی و قرار قبولی، در مورد رأی دادگاه، اجرا متوقف می‌شود. منطقی و وقتی محرز شد که محکوم علیه داوری، از ابلاغ رأی بی‌اطلاع است، از این تاریخ حق اعتراض دارد ولی برای جریان یافتن این حق، نیازی به قرار قبولی نیست؛
۳. آیا لزوماً باید دادخواست ابطال رأی داوری تقدیم شود تا جریان اجرا متوقف شود؟ در مورد رأی دادگاه ضروری است و اگر این را به رأی داور نیز تسری دهیم، اشکال چندانی ندارد اما اگر این امکان برای محکوم علیه در حالتی که در بازداشت است، میسر نشود، به نظر می‌رسد نیازی به دادخواست ابطال به صورت فوری و پیش مقدمه توقف رأی وجود ندارد. زیرا گفته شد که در مهلت بیست روز بعد از ابلاغ رأی داور، صدور اجراییه صحیح نیست. بدین سان، به محض اینکه قاضی اجرای احکام متوجه شد که محکوم علیه از رأی بی‌اطلاع است، باید او را آزاد نماید و تنها بعد از بیست روز بعد از ابلاغ است که اجرا مجدداً به جریان می‌افتد؛

1. ex parte award

۴. آیا توقف رأی داوری و در فرض ما، آزاد نمودن محکوم علیه مستلزم اخذ تأمین است؟ از یک سو، محکوم علیه هیچ هشدار مبنی بر لزوم توجه به مفاد رأی و احتمالات بعدی آن دریافت نکرده و در زمان اجرا چه تأمینی باید فراهم آورد؟ همچنین این نوع داوری‌ها، مشکوک است و نفس لزوم تأمین، می‌تواند دشواری‌هایی را که طرف مقابل به دنبال آن بوده، از جهت دیگر متوجه محکوم علیه نماید، به ویژه اگر رقم محکومیت بالا باشد، تناسب تأمین، آزردهنده خواهد بود. از سوی دیگر، اگر فرض شود همین محکوم علیه دعوای ابطال را بعد از آگاهی از رأی اقامه می‌نمود، برای توقف رأی، مطابق ماده ۴۹۳، در معرض تأمین قرار می‌گرفت و اکنون که آزاد می‌شود نیز باید تأمین بسپارد. با این حال، اولاً ماده ۴۹۳ قید «در صورت اقتضاء» را برای کمک به اجرای انصاف، در اختیار قضات دادگستری قرار داده است و می‌توان در این فرض، اساساً نیازی به تأمین احساس نکرد، ثانیاً اگر قبول کردیم که تا بیست روز بعد از ابلاغ واقعی رأی داور، حق اعتراض باقی است و در این مهلت نمی‌توان اجراییه صادر کرد، در واقع، «اجرای» رأی هنوز «آغاز» نشده تا برای «توقف» آن، نیازی به تأمین باشد. بنابراین می‌توان محکوم علیه را بدون قید و شرط آزاد کرد و تنها بعد از انقضای بیست روز از ابلاغ رأی داوری، در این خصوص تأمل کرد که آیا اقتضای تأمین وجود دارد یا خیر؟

۵. در این مورد، باید نسخه‌ای از رأی داور به محکوم علیه ابلاغ کرد تا مهلت اعتراض به رأی آغاز شود و همان‌طور که گفته شد، صرف اقدامات اجرایی به معنای ابلاغ تلقی نمی‌شود (خدابخشی، ۱۳۹۸: ۷/۲۶۹-۲۶۷).

۴. برهان خلف؛ ماده ۴۹۲ از منظر فلسفه حقوق

این ماده را می‌توان با نگاهی فلسفی نیز بازتفسیر کرد تا به نتیجه عادلانه‌ای برسد. سقراط در مورد لزوم تلاش برای تحقق عدالت و انصاف می‌گوید: «به انسانی که درستکار بماند، هرگز هیچ آسیب واقعی طولانی مدت وارد نمی‌شود. این دنیا چنان بی‌ثبات است که هر کسی امکان دارد همه اموالش را از دست بدهد و ناعادلانه به زندان بیفتد یا بر اثر حادثه یا بیماری، زمین‌گیر شود. اما این‌ها حوادثی در جریان حیاتی گذراست که به هر حال خیلی زود خاتمه می‌یابد. بدقابالی‌هایتان نسبتاً بی‌اهمیت خواهد بود اگر روح شما سالم بماند. فاجعه واقعی برای انسان فاسد شدن روح اوست. از این رو آن کس که مورد بی‌عدالتی قرار می‌گیرد بسیار بسیار کمتر از کسی آسیب می‌بیند که مرتکب بی‌عدالتی می‌شود. ما باید به حال کسی که مرتکب بی‌عدالتی شده دل بسوزانیم نه برای قربانی آن» (مگی، ۱۳۹۸: ۲۳؛ چارلز ویستن، ۱۳۹۸: ۲۸۲). یک پرسش در مورد عموم مسائل حقوقی قابل طرح است: کدام یک بهتر است؟ رسیدن به نتیجه غیرمنطقی و غیرمنصفانه، با اتکا بر مقدمات منطقی و

آن‌هایی که ظاهری فریبنده دارند؟ یا استفاده از برهان خلف و ارزیابی مقدمات، به منظور رسیدن به یک نتیجه منطقی و منصفانه؟ با یک معمای مشهور از زنون آغاز می‌کنیم:

زنون الثایی (۴۹۰-۴۹۵ قبل از میلاد)^۱ در النا جنوب ایتالیا زندگی می‌کرد. او از فیلسوفان پیش‌سقراطی است که ارسطو وی را بنیان‌گذار دیالکتیک می‌داند. از زنون پارادوکس‌های مشهوری نقل شده که یکی از آن‌ها، معمای آشیل و لاک‌پشت است. این معما امروزه هم در تحلیل‌های فلسفی و اجتماعی مورد استفاده است. آشیل پرسرعت، اسطوره جنگ تروا و قهرمان حماسه هومر، تصمیم می‌گیرد با یکی از کندترین موجودات، لاک‌پشت، مسابقه دهد. او اجازه می‌دهد که لاک‌پشت از نقطه‌ای جلوتر از او مسابقه را شروع کند. وقتی آشیل از نقطه شروع خود حرکت می‌کند، لاک‌پشت قبلاً مسافتی پیش رفته است و مدتی طول می‌کشد، هرچند نه خیلی زیاد، تا آشیل به نقطه‌ای برسد که لاک‌پشت حرکتش را از آنجا شروع کرده است. جالب است که حتی اگر مسیر مسابقه کوتاه و فاصله اولیه لاک‌پشت از آشیل زیاد باشد، آشیل باید زودتر به خط پایان برسد، اما در واقع این طور نیست؛ زیرا مدتی طول می‌کشد تا آشیل به نقطه‌ای برسد که لاک‌پشت از آنجا راه افتاده و لاک‌پشت در این مدت، خود را کمی جلو کشانده است. زمانی که آشیل به آن نقطه برسد، لاک‌پشت جلوتر رفته است. پس آشیل به سمت نقطه‌ای می‌دود که لاک‌پشت از آنجا راه افتاده و لاک‌پشت در این مدت خود را کمی جلوتر کشانده است. زمانی که آشیل به آن نقطه برسد، لاک‌پشت جلوتر است، پس آشیل به سمت نقطه‌ای می‌دود که لاک‌پشت الان هست و مدتی طول می‌کشد تا به آن نقطه برسد. مسلماً در طول این مدت لاک‌پشت باز کمی دیگر خود را جلو می‌کشد. آشیل مثل سایه لاک‌پشت را تعقیب می‌کند، اما زمانی که به نقطه‌ای می‌رسد که لاک‌پشت بوده، لاک‌پشت باز هم اندکی جلوتر رفته است و آشیل هنوز به او نرسیده است؛ این ماجرا تا ابد ادامه می‌یابد، زیرا همواره مدتی طول می‌کشد تا آشیل فاصله میان خودش و لاک‌پشت را طی کند، و هر قدر هم که لاک‌پشت آرام حرکت کند، بخشی از مسافت را در زمان حرکت خود طی می‌کند و دیگر در نقطه قبل نیست و از آن نقطه جلوتر است. بدین سان هر چقدر این زنجیره را ادامه دهیم، آشیل هرگز به لاک‌پشت نمی‌رسد، چه رسد به این که از او جلوتر بزند. مسابقه در نهایت به پایان می‌رسد و لاک‌پشت از آشیل جلوتر است.

درواقع زنون می‌گوید چیزی به نام حرکت وجود ندارد. او همچنین پرتاب تیر از کمان را مثال می‌زند. با پرتاب تیر، همه تصور می‌کنند که از نقطه‌ای به نقطه دیگر حرکت کرده است اما باید دانست که تیر پیکان، در هر لحظه از زمان باید در مکان‌های بی‌شمار بین دو هدف باشد. در این

1. Zeno of Elea

صورت، تیر همه جا هست، هیچ حرکتی نمی‌کند و ثابت است. همان‌طور که بین دو عدد نیز بی‌نهایت عدد است و این سؤال مطرح می‌شود که چگونه از عدد ۱ به عدد ۲ می‌رسیم؟ در این نزاع یا باید گفت هرگز به عدد ۲ نخواهیم رسید (انکار نتیجه) یا مقدمات (بی‌نهایت عدد) ایراد دارد یا باید ارتباط آن را با نتیجه، رد کنیم؟ این‌ها مواردی از تعارض‌های زنون است. نتایجی غیرمنطقی که ریشه در مقدمات منطقی دارد. آیا باید نتیجه را انکار و دوباره ارزیابی کرد یا مقدمات ایراد دارند؟

این مثال‌ها، بر اساس تجارب و قواعد فیزیک و ریاضیات است. اگر قواعد اجتماعی، به ویژه قواعد حقوقی را که مملو از اندیشه‌های مختلف و گاه معارض است به عنوان مقدمات حرکت قرار دهیم، چه نتایجی به بار خواهد آمد. یکی از اهداف زنون این بود که مخاطب از اندیشه‌های مبتنی بر حس فراتر رود و گاه براساس نتایج غیرمنطقی، در مقدمات حرکت، تأمل کند. این هدف برای حقوق‌دان به ویژه قاضی در صحنه عمل، بسیار مهم است. در منطق حقوق بحثی درباره کیفیت حرکت فکر قاضی و چپش مقدمات آن، وجود دارد؛ اینکه منطق حقوق، ریاضی‌وار و صوری است یا جدلی و همراه با برهان خلف یا حرکت از نتیجه به سمت مقدمات؟ هر پاسخی به آن داده شود، یک نکته را باید قطعاً توجه داشت: اگر نتیجه اقدام و تحلیل دادرسی، غیرمنصفانه باشد که در بسیاری از موارد خود دادرسی نیز خارج از فضای دادرسی، آن را تأیید می‌کند. در این صورت، نباید صرفاً با تکیه بر این که قانون است و من چه باید بکنم و مسئولیت با من نیست و از این قبیل سخنان، به نتیجه غیرمنطقی یا غیر عادلانه حکم دهد. او باید با برهان خلف، مقدمات حرکت خود را بازبینی کند و این‌گونه بیندیشد که حتماً برخی از مقدمات، ناصحیح یا نامربوط یا برخلاف اهداف و مبانی است که چنان نتیجه‌ای به بار آورده است.

برای مثال، وقتی قاضی می‌بیند که باید از دارنده سند رسمی حمایت کند و بی‌اعتباری سند را نمی‌پسندد، هر مقدمه‌ای را که سبب ابطال سند رسمی دارنده قابل حمایت و با حسن نیت شود، باید اصلاح کند (بر مبنای نظریه قابل استناد یا غیرقابل استناد بودن اعمال حقوقی) یا اگر زن، با دعوای استرداد هدایا از جانب مرد، مواجه شده و علت جدایی، به اقدام مرد برمی‌گردد، نباید حکم به استرداد بدهد یا وجه التزام سنگین و غیرمتعارف را باید خارج از اهداف مقنن بداند. یعنی با جمع کردن یکی دو ماده مانند ۲۳۰ قانون مدنی نباید قانع شود و به نتیجه غیرمنصفانه‌ای حکم دهد و...؛ در واقع انصاف علاوه بر اینکه یکی از اهداف عالی حقوق و رأی قاضی است، نقش مقدمه یا محک ارزیابی مقدمات را نیز دارد. باید دید کجای قیاس منطقی دادرسی ایراد دارد که نتیجه‌ای غیرمنطقی برجای می‌گذارد تا از همان‌جا دوباره به مبانی برگشت و با منصرف دانستن قانون از مورد خاص، حکمی صادر شود که هم مقدمه و هم نتیجه، قابل قبول باشد؟ اکنون ماده ۴۹۲ را با این روش، بررسی کنیم. آیا در جایی که دادگاه نخستین دعوای ابطال رأی داوری را خارج از مهلت می‌داند ولی

خواهان، معتقد است که دادگاه اشتباه کرده و دعوا دقیقاً در مهلت است یا در جایی که مدعی بر اساس سبب تازه، دعوایی را اقامه کرده است، آیا نباید راهی برای بررسی آن باشد؟ آیا مقدمات ظاهری ماده ۴۹۲ نباید مورد بازبینی قرار گیرد و از طریق برهان خلف، نتیجه دیگری را به دست آورد؟ پاسخ بی‌گمان از منظر فلسفه حقوق، مثبت است.

۵. همراه بودن دعوای ابطال رأی داور با دعوای دیگر

گاه طرح چنین دعوای ضروری است. برای مثال، دعوای اعلام بطلان موافقت‌نامه داوری به دعوای ابطال افزوده می‌شود. آیا دادگاه در صورتی که دعوای ابطال، خارج از مهلت باشد، باید آراء صادره را تفکیک کند؟ یکی را قطعی اعلام دارد و دیگری را حسب مورد، تصمیم‌گیری نماید؟ از نظر قابلیت تجدیدنظرخواهی چه راهکاری وجود دارد؟ آیا به تبع قابلیت دعوای اعلام بطلان موافقت‌نامه داوری، قرار رد درخواست دعوای ابطال رأی داوری نیز به مرجع بالاتر می‌رود؟ این بحث با عنوان «اصل استقلال دعوای» مورد بررسی است (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۱۱۲-۱۰۹) که در کنار اصل، استثنائاتی در بحث صلاحیت؛ قابلیت تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی از رأی؛ و اثر رأی مرجع بالاتر در رأی تالی، دارد. از نظر قابلیت تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی که مورد بحث ماست، موضوع منقح نیست ولی به نظر می‌رسد با توجه به مبانی مربوط به پرهیز از تعارض احکام و ملاک برخی از قوانین^۱ باید از تسری قابلیت تجدیدنظر یا فرجام یکی از دعوای به همه آن‌ها دفاع کرد. رویه قضایی غالباً تابع این نظر است اما گاه هم دیده شده که اعتراض به رأی نخستین را نسبت به یک قسمت، به دلیل قطعی بودن رأی، مردود می‌داند. با این حال اگر دعوای از هم تفکیک شد، باید قواعد هر یک را اعمال کرد. برای مثال با صدور رأی، نسبت به بخشی از آن تجدیدنظرخواهی می‌شود. بخش (خواسته) باقی مانده، به دلیل انقضای مهلت، قطعی می‌شود. محکوم‌علیه با این ادعا که بخش اول بیش از نصاب فرجام بوده و به بخش فعلی هم تسری می‌یابد، درصدد فرجام‌خواهی برمی‌آید. در این مورد فرجام‌خواهی مسموع نخواهد بود زیرا با تفکیک دعوای و ارجاع یک بخش از دعوای به دادگاه تجدیدنظر، بخش باقی مانده با توجه به استقلال خود، تابع قواعد مربوط است و تنها در فرضی می‌توان فرجام‌خواهی کرد که با توجه به آن قواعد، مستقلاً قابل فرجام باشد. از جهت تأثیر رأی مرجع بالاتر در رأی تالی، مواد ۳۰۸، ۳۵۹، ۴۰۴، ۴۲۵ قانون پیش‌گفته، وضع را روشن نموده است و صدور رأی نسبت به

۱. برای مثال در ماده ۴۲۹ قانون آیین دادرسی کیفری آمده است: «در مواردی که رأی دادگاه توأم با محکومیت به پرداخت دیه، ارض یا ضرر و زیان است، هرگاه یکی از جنبه‌های مزبور قابل تجدیدنظر یا فرجام باشد، جنبه‌های دیگر رأی نیز به تبع آن، حسب مورد قابل تجدیدنظر یا فرجام است.»

یک خواسته، مشروط به وجود ارتباط تام غیرقابل تجزیه و کامل بین دعاوی و خواسته‌ها، نسبت به خواسته‌های دیگر نیز تسری می‌یابد. (خدابخشی، ۱۳۹۹: ۲۹۸-۳۰۳).

۶. لزوم توجه به وضعیت طرفین رأی داوری

تحلیل‌های فلسفی، بی‌گمان در اندیشه‌های حقوقی اثرگذارند. آیا در حقوق، با مفهوم «بدیهی» در انتخاب و استنباط از متون قانونی، مواجه می‌شویم؟ فلسفه چه می‌گوید و مفهوم بدیهی در فلسفه به چه اطلاق می‌شود؟ دو دیدگاه در این باره وجود دارد: نخست، هرچه نیازمند استدلال نباشد؛ دوم، هرچه ارائه استدلال برای آن، ممتنع باشد. در دیدگاه نخست، نیازمند نبودن به استدلال به این جهت است که یا آن مفهوم، واضح است و این وضوح، استدلال را بی‌نیاز می‌کند یا اجماع عمومی بر تأیید آن وجود دارد و بدیهی می‌نماید! البته هر دو روش خالی از ایراد نیست، زیرا اجماع عمومی نیازمند یک استقرای تام است که ناممکن می‌نماید و روش «وضوح» نیز خالی از اشکال نیست. زیرا هیچ راهی نداریم که از تحقق «وضوح» اطمینان یابیم. در واقع، معلوم نیست هرچه نزد من واضح باشد، دیگری نیز واضح ببیند!

برخی از فلاسفه، راهکار میانه‌ای (عقل و شهود) پیشنهاد می‌کنند. برای مثال، ارسطو برای بدیهی بودن دست به «استقرای شهودی» می‌زند! می‌دانیم که استقرای عددی به دو صورت تام و ناقص است. در استقرای ناقص، همه موضوعات بررسی نمی‌شوند و ذهن با مقایسه برخی (قطعاً هرچه بیشتر، بهتر)، به نتیجه یا ملاکی می‌رسد ولی در استقرای تام، همه موضوعات بررسی می‌شوند. با این حال در برابر استقرای عددی، ارسطو از استقرای شهودی کمک می‌گیرد. در این معنا، او معتقد است که زمینه شهود و رسیدن به وقایع در ذهن هر آدمی نهفته است و طبیعت از طریق بررسی به موضوعات کامل یا جامع، کمکی به ذهن نمی‌کند بلکه این توان در خود ذهن است و تنها برای تطبیق آن با خارج و به فعلیت درآوردن آن یا به عبارت دیگر، بیدار کردن نیروی شهودی خود، باید به بررسی موضوعات، پردازیم که لازم نیست تعداد زیادی نیز باشد! بنابراین کافی است مفهوم مورد نظر را در چند موضوع بررسی کنیم، آنچه مشترک است انتخاب و آنچه در برخی نیست، کنار بزنیم. با این راهکار، در پایان می‌توان به شهود دریافت که فلان موضوع، بدیهی است. این روش را طرفداران اصالت عقل (دکارت‌ف اسپینوزا، لایب نیتس) نیز به تبعیت از ارسطو، قبول دارند (ملکیان، ۱۳۷۷: ۲۲۵-۲۲۴).

در مورد عدالت و انصاف، سؤال نخست این است که آیا این مفاهیم، به‌راستی بدیهی‌اند؟ و پرسش بعدی این است که آیا می‌توان با استقرای شهودی آن را اثبات کرد؟ اگر بدیهی بودن را بپذیریم، می‌توان در مورد این مفاهیم به روش مذکور متوسل شد و چنین گفت که ذهن هر شخص در جست‌وجوی عدالت است و به همین دلیل برخی فلاسفه، رسیدن به عدالت را وظیفه‌ای همگانی می‌دانند (هگل، ۱۳۹۸: ۲۶۸). سرانجام اینکه این دو پرسش در فرض ما، ماده ۴۹۲ قانون آیین

دادرسی مدنی چه نقشی ایفا می‌کنند؟ با این حال باید مسئله اساسی دیگری را نیز بررسی کنیم و آن، نقش «باور» به عدالت و انصاف است.

سقراط معتقد بود که افراد، کار بد را انجام نمی‌دهند بلکه آن‌ها «خوبِ ظاهری» را دنبال می‌کنند؛ یعنی فکر می‌کنند کار بدی نیست. ارسطو در مقابل معتقد بود که سقراط متوجه ضعف اخلاقی افراد نیست و فکر کرده است که همه افراد مانند خودش فاقد این صفت هستند و حال آنکه برخی افراد، کار بد را دانسته انجام می‌دهند نه به این اعتبار که از نظر آن‌ها، خوب است. در واقع، سقراط معتقد بود باید فضیلت و معرفت را تقویت کرد و به «باور داشتن» تأکید داشت ولی ارسطو به «دانستن» نظر دارد. اگر عدالت و انصاف، از مقوله «باور» باشند با علم حضوری به دست می‌آیند. این علم برای هر فرد، مستقل از دیگری است و نمی‌توان آن را از دیگری تقلید کرد ولی اگر از مقوله دانستن باشد، می‌تواند مبنای اعتماد قرار گیرد و مثلاً چون شخص دیگری عادلانه می‌بیند، ما نیز عادلانه بدانیم. به عبارت دیگر، در مورد باور داشتن، هر شخص باید خود به آن برسد و نمی‌تواند همچون علم و تجارب دیگران که به صورت حصولی به دست می‌آیند، آن را از دیگری یا به اعتماد دیگری، تقلید کرد.

اکنون باید دید که قاضی باید به عدالت و انصاف، باور داشته باشد یا علم یا هر دو؟ آیا می‌تواند بر مبنای نظرات دیگران که امری را عادلانه و منصفانه می‌بینند یا در نوشته‌های خود اعلام می‌کنند، موضوعی را عادلانه یا منصفانه بداند؟ یا اینکه باید هم بداند و از این رو، قادر به تقلید از دیگران است و هم باید باور داشته باشد تا خود نیز به دنبال آن برود؛ چه از طریق حصولی، اعتماد، علم و تقلید (راه‌های دانستن) و چه از نظر ایمان، علم حضوری و اعتقاد (راه‌های ایمان)؟

در مسئله حاضر، قاضی با دو کشش متفاوت مواجه است. حق طرف دادبرده به این است که نقطه پایانی برای ابطال رأی داور وجود داشته باشد و از این رو، مفاهیمی مانند بطلان ذاتی یا فاقد مهلت بودن اعتراض، نباید منصفانه یا عادلانه باشند زیرا همین وضعیت برای احکام دادگاه‌ها نیز وجود دارد. به این صورت که اگر مهلت تجدیدنظرخواهی پایان یابد، باید رأی را اجرا کرد و ذاتی بودن بطلان و... محملی ندارد. در برابر، حق دادباخته نیز در میان است، زیرا تفاوت رأی داور و دادگاه، انصاف دیگری را به ذهن تداعی می‌کند. به این صورت که رسمیت و تشریفات صدور رأی دادگاه، اجازه بطلان ذاتی (مانند عدم تشکیل جلسه و صدور رأی بدون رعایت حق دفاع) را نمی‌دهد، ولی در داوری چنین وضعیتی مشهود است، به ویژه که داور می‌تواند هر شخصی با هر تحصیلاتی هر چند غیر حقوقی باشد و تجربه نشان می‌دهد که آراء داوری از این دست نیز بسیار است و بنابراین نباید اجرای هر رأی داوری را با رأی دادگاه مقایسه کرد (استقرای شهودی ارسطو). البته تفاوت‌های دیگری نیز وجود دارد و این نگرانی‌ها، قضاوت بین نفع طرفین (دادبرده و دادباخته) را ایجاب می‌کند که عدالت و انصاف، کدام

طرف است؟ قطعیت رأی داور در هر شرایطی؟ یا نظارت بر این آرا به بهای پاسداری از عدالت؟ در این باره می‌توان به تفصیل بحث کرد، اما مختصر اینکه «باور» عدالت و انصاف، همان‌طور که در برخی محاکم دیدیم، دشوار نیست و «علم» به آن نیز قابل تحصیل است. از این رو، علاوه بر اعتماد و ایمان به باور درونی عدالت، می‌توان به اندیشه‌های عادلانه‌ای که دیگران نیز برشمرده‌اند، استناد کرد و مانع اطلاق ماده ۴۹۲ شد. تجدیدنظرخواهی از رأیی که ناشی از اشتباه دادگاه نخستین است و بطلان ذاتی رأی، از این دست است.

نتیجه

با عنایت به پژوهش فوق، می‌توان نتایج زیر را برشمرد:

۱. ماده ۴۹۲ قانون مانند هر ماهیت حقوقی دیگری مشتمل بر سبب، شرط و فقدان مانع است. آثار هر یک از آن‌ها، متفاوت است و رویه قضایی باید به این تفکیک دقت کند؛
۲. قطعیت قرار رد درخواست ابطال رأی داور، خلاف اصل و استثنایی بر بند ۱۱ ماده ۸۴ قانون آیین دادرسی مدنی است. از این رو باید در تفسیر آن، به آنچه قطعاً مشمول ماده است، اکتفا کرد؛ برخی از مصادیق اعتراض به رأی داور، مانند ادعای اشتباه دادگاه نخستین یا در صورتی که دعوا بر اسباب تازه ابطال، اقامه شده باشد، باید در مرحله تجدیدنظر مورد بررسی قرار گیرد و این موارد، از اطلاق ماده ۴۹۲ قانون منصرف است؛
۴. اطلاق ماده ۴۹۲ قانون به جهاتی مانند جمع نبودن مقدمات حکمت، خلاف عدالت و انصاف بودن آن، لزوم اجتناب از اشتباهات قضایی و پیش‌بینی راه‌های عادی اعتراض به آن، استفاده از برهان خُلف و تشکیک در مقدمات استدلال مخالف، قابل استناد نیست؛
۵. رویه قضایی به جهاتی که بیان شد، قلمرو ماده ۴۹۲ قانون را به صورت محدود تفسیر می‌کند و می‌توان ادعا کرد این رویه رو به توسعه است؛
۶. در صورتی که دعوی دیگری، افزون بر اعتراض به رأی داور، اقامه می‌شود، قابلیت تجدیدنظر دعوا (مانند اعلام بطلان موافقت‌نامه داور)، به بخش دیگر نیز تسری می‌یابد. نظر مخالف نیز وجود دارد لکن رویه غالب بر این است؛
۷. ادعای بی‌اطلاعی از رأی داور، همانند آنچه در مورد رأی دادگاه مطرح است، باید بررسی شود و در صورتی که این ادعا ثابت شود یا عذر موجه مدلل گردد، دعوی ابطال رأی داور استماع شود؛
۸. بایسته است که ماده ۴۹۲ قانون در اصلاحات بعدی، علاوه بر توجه جلدی به مقررات داور، به قواعد عمومی (بند ۱۱ ماده ۸۴ قانون) بازگردد و توجیهی برای قطعیت قرار رد درخواست نیست.

منابع

فارسی

- جنیدی، لعیان (۱۳۷۸)، اجرای آرای داوری بازرگانی خارجی، چاپ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای حقوقی شهر.
- چارلز ویستن، کریستوفرز (۱۳۹۸)، تاریخ فلسفه راتلج، جلد نخست، چاپ پنجم، تهران: نشر چشمه.
- حبیبی، سعید و زهرا شوشتری (۱۳۹۹)، «نظم عمومی و داوری پذیری دعاوی مالکیت فکری»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۴، شماره ۱۱۰.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۹)، حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی، چاپ پنجم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۲)، حقوق دعاوی؛ قواعد عمومی دعاوی، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۷/۱)، حقوق دعاوی، جلد ۳، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۸)، حقوق دعاوی، جلد ۷، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۷)، حقوق دعاوی، جلد ۶، چاپ اول: شرکت سهامی انتشار.
- خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۹)، مبانی فقهی آیین دادرسی مدنی و تأثیر آن در رویه قضایی، جلد ۲، چاپ سوم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- زندی، محمدرضا (۱۳۸۸)، رویه قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران در امور مدنی؛ داوری، چاپ اول، تهران: انتشارات جنگل.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۴)، آیین دادرسی مدنی، جلد ۳، چاپ نخست، تهران: انتشارات دراک.
- کریمی، عباس و حمیدرضا پرتو (۱۳۹۱)، حقوق داوری داخلی، چاپ نخست، تهران: نشر دادگستر.
- کلی، جان (۱۳۸۲)، تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب، ترجمه دکتر محمد راسخ، تهران: طرح نو.
- متین، احمد (۱۳۸۱)، مجموعه رویه قضایی، قسمت حقوقی، چاپ نخست، تهران: زهام.
- مگی، برایان (۱۳۹۸)، سرگذشت فلسفه، چاپ نهم، تهران: نشر نی.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۷۷)، تاریخ فلسفه غرب، چاپ نخست، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- هگل، گئورگ ویلهلم فردریش (۱۳۹۸)، عناصر فلسفه حق، ترجمه مهرداد ایرانی طلب، چاپ ششم، تهران: نشر قطره.

انگلیسی

- Julian D. M. Lew, Loukas A. Mistelis, Stefan Kröll (2003), **Comparative International Commercial Arbitration**, Kluwer Law International.
- Poudret, Jean-François., Besson, Sébastien (2007) , **Comparative Law of International Arbitration**, Sweet & Maxwell, London.
- Trevor Cook, Trevor M. Cook, Alejandro I. Garcia (2010), **International Intellectual Property Arbitration**, Kluwer Law International.